

مفاخره در غزلیات حافظ

سلمان رحیمی^۱

استاد همکار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

عوامل تأثیرگذار در زیباشناسی ادب فارسی در بدیع سنتی به دو بخش عوامل لفظی و معنوی تقسیم می‌شود. در بخش معنوی، یکی از ابزارهای زیاشناسی، مفاخره است. گرچه فخر فروختن در حالت عادی صفتی نکوهیده است، اما در زبان شعر و ادب که عرصه تخیلات شاعرانه و هماوردی رقیبان است، این صفت از محاسن شمرده می‌شود. به همین دلیل از آغاز شعر پارسی، مفاخره به شیوه‌های گوناگون در آثار شاعران به چشم می‌آید. محتوای این گونه مفاخرات نیز متفاوت است. به عبارت بهتر گاهی فخر به حسب و گاهی به نسب و ... است. یکی از شاعرانی که در این عرصه وارد شده و از این ابزار در زیباتر شدن سروده هایش بهره گرفته است خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر قرن هشتم، است. او به واسطه چیزهای مختلفی فخر فروخته است؛ از جمله: فخر به سخندانی، فخر به بی تعلقی به دنیا و عقبی، فخر به حکمت آمیز بودن اشعارش، فخر به عنایت الهی در حقش، فخر به جهانگیر بودن اشعارش و در این مقاله سعی شده است برخی از فخریات حافظ، به ویژه در حوزه سخندانی، بررسی گردد.

کلید واژه‌ها: بایزید بسطامی، عطار نیشابوری، فنا، سکر، توکل.

^۱ Email: s.rahimi@mou.ir

مقدمه

در ابتدا قبل از هر چیزی به معنای لغوی فخر می پردازیم. درباره واژه فخر در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: «خودستایی به خصال و مباحات به مناقب و مکارم چه درباره خود و چه درباره پدران خود؛ افتخار، شهرت، نازش، بالش» (لغت نامه دهخدا). «خودستایی در هر سامانه منشی و اخلاقی خویی نکوهیده است و تنها در قلمرو ادب و هنر است که پسندیده و رواست.» (کزازی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶) مفاخره را می توان در مسائل مختلفی مشاهده کرد، فخر به مال، جاه، هنر، نسب، حسب و ... از جمله موضوعاتی است که افراد ممکن است به آن فخر فروشند. یکی از زیرمجموعه های فخر به هنر و توانمندی های فردی، فخر به سراییدن شعر و سخن پردازی است که این حیطه را بیشتر شاعران، بر حسب سراییدن شعر که انجام می دهند، شامل می شود. این رفتار روانشناسانه علت های گوناگونی می تواند داشته باشد، از جمله عقده حقارت، حسادت، خودبرتربینی و

چنانکه بعضی صاحب نظران درباره خاقانی شروانی معتقدند که «این خودستایی ها و این شکایت های تلخ، برای کسی که امروز می خواهد از راه اشعار وی به درون زوایای دلش راه بیابد، نشانه وجود چیزی از نوع عقده حقارت است، چنانچه هم تخلص پرآوازه او، خاقانی، و هم بیان پرتکلف و غیرعادی او که پر از خونمایی و پر از فضل فروشی است، از چنین عقده ها حکایت دارد» (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹). گاهی اوقات نیز فخرکننده کسی است که به واقع لیاقت فخر فروختن را دارد و هیچ کدام از علت های نکوهیده اخلاقی، دلیل فخرفروشی اش نیست. البته ممکن است مفاخره در شعر به مبالغه نیز بینجامد، که این را می توان از خصوصیات ذاتی مفاخره دانست که همواره با نوعی مبالغه همراه است. سعدی در جایی مدعی شده است که هیچ کجای جهان نیست که انجمنی برگزار گردد، مگر آنکه مقالات وی در آنجا خوانده شود.

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

یکی از شاعرانی که در ادامه سنت شاعران قبل از خودش، در ابیاتی فخرفروشی کرده، حافظ است. وی که در سخن پردازی و جادوگری در سخن در طول قرون و اعصار شهره عام و خاص است، از این شیوه نیز بهره گرفته و با همان سرایش اعجاب انگیزش در جاهایی به صنعت مفاخره روی آورده است.

بحث و بررسی

مفاخره در اصطلاح ادبی به اشعاری اطلاق می شود که شاعر در مراتب فضل و کمال و سخندانی و امثال آن و احیاناً افتخارات قومی و خانوادگی و به طور خلاصه در شرف و نسب و کمال

خویش سروده است. مفاخره از جمله صنایع بدیع و مضامین شعری است که اغلب شاعران بدان طبع آزمایی نموده و شعر و هنر خود را به رخ کشیده‌اند.

مفاخره مخصوصاً در ادبیات عرب رواج بسیار داشته است و اعراب ظاهراً به مفاخره بیش از هر نوع ادبی دیگر دلبسته بودند. رجز که اعراب به آن شیفته بودند در حقیقت مفاخره فردی یا قبیله‌ای بود. به هر حال مفاخره در ادب فارسی یکی از فنون شعری بوده است و کمتر شاعری است که به این فن پرداخته باشد.

اینجا به برخی از خودستایی‌های شاعران بزرگ ایران پرداخته‌ایم. اولویت‌بندی شاعران بر اساس زمان است.

فردوسی:

عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم بدین سال سی
ز باران و از تابش آفتاب	بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیابد گزند	پی افکندم از نظم کاخی بلند

سعدی:

ملک جهان گرفته به تیغ سخنوری	که گه خیال در سرم آید که این منم
بی سمقالات سعدی انجمنی	هفت کشور نمی‌کنند امروز

مفاخره در اشعار حافظ

فخر در اشعار حافظ فقط در یک مورد خاص خلاصه نمی‌شود و از لحاظ چیزهایی که حافظ به آنها فخر فروخته است، گستردگی و تنوع فراوانی ملاحظه می‌گردد. از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فخر به سخن پردازی، فخر به رندی، فخر به بی تعلقی به دنیا، فخر به توقیق خداوندی در حقش، فخر به عاشقی، فخر به بدنامی، فخر به قرآن دانی، فخر به سحرخیزی و راز و نیاز شبانه و... . اگر بخواهیم همه گونه های فخر را در شعر حافظ بررسی کنیم، مطمئناً در خور رساله دکتري یا کتابی مفصل می‌شود. بنابراین در این مقال سعی بر آن است به یکی از گونه های فخر در حافظ که خودش شامل چند زیرمجموعه می‌شود، بپردازیم. فخر به سخن وری و ستایش از شعر خویش یکی از موضوعاتی است که بسیاری از شاعران، از جمله حافظ، هر کدام به شیوه خودشان، به آن پرداخته‌اند.

فخر به شهرت شعر در جهان

یکی از ویژگی‌هایی که می‌توان در موفقیت شاعر به آن استناد کرد، شهرت سروده‌های وی است. در زمان معاصر مشاهده می‌کنیم که شعرای نامدار غرب همچون گوته، شاعر آلمانی، به اشعار حافظ توجه فراوانی نشان داده‌اند و حتی همین شاعر، دیوان شرقی را تحت تأثیر حافظ سروده است و بسیاری از شعرای دیگر که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست؛ (رک زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۲۸۵). «در قدیم با نبودن وسایلی از نوع رادیو، تلویزیون و مطبوعات، شعر فارسی، شعر امثال سنایی و سعدی و حافظ، یک هفته یا یک ماه بعد از سروده شدنش همان شهرتی را که در غزنه و شیراز می‌یافته در سمرقند و بخارا و کشمیر و کاشغر نیز به دست می‌آورده است. ما این توفیق را نتیجه نبوغ هنری سرایندگان این گونه شعرها می‌دانیم و تا حد زیادی هم این سخن پذیرفتنی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ص ۳۴).

مسلم است هنگامی که در زمان معاصر که سالیان درازی از زمان حافظ فاصله دارد، این چنین به شعر وی توجه می‌شود در زمان خود وی نیز سروده‌هایش، در نقاط مختلف دنیا دست به دست می‌شده است. محمد گلندام که در واقع قدیمی‌ترین سخنان را درباره حافظ او گفته است، در مقدمه دیوان حافظ می‌نویسد: «لاجرم رواج غزل‌های جهانگیرش در ادنی مدتی، به اقصای ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل سخن‌های دلپذیرش در اقل زمانی به اطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده...» (حافظ، ۱۳۸۴، مقدمه).

حافظ به این ویژگی شعرش فخر فروخته است و بارها در ابیاتش به این خصوصیت ممتاز سروده‌هایش، می‌بالد.

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته سخت می‌برند دست به دست
(حافظ، ۱۳۶۲، ص ۵۶)

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یک شبه، ره یکساله می‌رود
(همان، ص ۲۱۸)

او ضمن بیان اینکه اشعارش در عراق عجم و فارس شهره شده است، از نوبت رسیدن اشعارش به بغداد و تبریز سخن می‌راند.

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
(همان، ص ۴۲)

فکند زمزمه عشق در عراق و حجاز نوای بانگ غزل‌های حافظ از شیراز
(همان، ص ۵۲۲)

در جایی از این نیز فراتر می رود و شهرتِ اشعارش را به خاورِ دور می رساند.
حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری
(همان، ص ۸۵۸)

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
(همان، ص ۲۱۸)
آخرین ضربه نهایی حافظ در باب جهانگیر شدن اشعارش و فخر به آنها زمانی است که اشعارِ
حافظ هنگامی که به نوا می آیند، ناهید، ربّ النوع طرب و زیبایی، دیگر حرفی برای گفتن ندارد.
غزل سرایی ناهید صرفه ای نبرد در آن مقام که حافظ برآورد آواز
(همان، ص ۵۲۴)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را
(همان، ص ۲۴)
در جای دیگر می گوید که شعرش را فرشتگان در آسمان ها زمزمه می کنند.
صبحدم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند
(همان، ص ۴۰۴)

«در خارج از فارس نیز آوازه حافظ بالا گرفته بود و شاهان و نام آوران به نصیحت و ملاقات او
علاقه پیدا کرده بودند. سلطان اویس ایلکانی در گیر و دار روزهای آخر فرمانروایی محتسب، توجه
شاعر را به دربار خویش جلب کرده بود. سلطان احمد ایلکانی با وی مکاتبه داشت و او را به بغداد و
تبریز می خواند... حتی پادشان هند از بنگاله و دکن با او نوشت و خواند می کردند.» (زرین کوب،
۱۳۸۶، ص ۲۷۹).

چنانکه مشاهده کردیم فخرهایی که حافظ در این مورد به کار برده است و آوازه شعرهایش را به
هند و دیگر نقاط می داند، دور از واقعیت نیست و بر اساس متون تاریخی شعرش این خصوصیتِ
ممتاز را داشته است. بنابراین فخر او بجا و درخور بوده است.

فخر به پر مغز بودن اشعار

حافظ به دلیل معلوماتِ وسیع و مطالعات عمیق در دواوینِ شعرا و متون های مذهبی زمانش،
فردی دانشمند بوده است. «منبع عمده اندیشه های حافظ، غیر از دل حساس و ذوق آفریننده ای که
دارد، مطالعه کتاب است. لطف بیان و ایجاز و ابهام را از قرآن و تفاسیر آن آموخته است و باریک
اندیشی و دقت نظر را از آثار حکما و متکلمان. در ساعات عزلت و انزوا، که فراغت و کتابی و گوشه
چمنی دست می داده است کتابها و دیوان ها را با شوق و علاقه می خوانده است. این استغراق در

مطالعه، که حتی-بنابر مشهور- او را از جمع و تدوین غزلیات بازداشته است، البته در اشعارش نمی تواند بی تأثیر باشد.» (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱).

او از این معلومات به ساده ترین و در عین حال ظریف ترین بیان در اشعارش بهره برده است. به همین مزیت شعرش نیز می بالد و فخر می فروشد. ابیاتش را همه بیت الغزل معرفت می داند و نکته گویی و سخن دانی را در ویژگی شعرش می شمارد.

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش
(حافظ، ۱۳۶۲، ص ۵۶۶)

حافظ اگر چه در سخن خازنِ گنج حکمت است از غمِ روزگارِ دون، طبعِ سخن گزار کو؟
(همان، ص ۸۲۸)

فخر به کار بردن لطایف قرآنی در اشعار

«پیوند خواجه شمس الدین محمد حافظ با قرآن، عمیق، وسیع و همه جانبه بوده است. در قرن هشتم هجری در میان همه علوم اسلامی و انسانی دو رشته رونق بیشتر داشته است. نخست علوم قرآنی و قرآن پژوهی، دیگر علوم بلاغی. و حافظ در هر دو رشته مطالعات جدی داشته است.» (خرمشاهی، ۱۳۸۴، ص ۸۷). حافظ انس زیادی با قرآن و تفاسیر قرآنی، به ویژه کشاف، داشته و به همین دلیل از ظرایف و لطایف قرآنی بهر مند بوده است. او از این اطلاعات نهایت استفاده را کرده است و به همین موضوع فخر می فروشد. «در بیتی از قصیده ای می گوید که هیچ کس از حافظان سراسر جهان نتوانسته است مانند او نکته های دقیق فلسفی را همراه با نکته های قرآنی در شعر و هنرش درج کند و تلمیحات و اشارات قرآنی به کار ببرد.» (همان)

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایفِ حکمی با نکاتِ قرآنی
حافظ همان طور که از لقبش پیداست، حافظِ کلِ قرآن آن هم در چهارده روایتش بوده است. وی به این ویژگی اش می بالد و می گوید اگر همچون من قرآن را در چهارده روایت حفظ داشته باشی، عشقت جهانگیر می شود و جاودانه.

عشقت رسد به فریاد و خود به سانِ حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت
(حافظ، ۱۳۶۲، ص ۲۰۲)

در جای دیگری ضمن این که شعرش را خوش ترین شعر می داند، به قرآنی که در سینه دارد، یعنی حفظ است قسم یاد می کند. در این بیت بار دیگر به خوبی شعرش فخر می فروشد.

ندیدم خوشتر از شعرِ تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
(همان، ص ۸۹۲)

فخر به ظرایفِ بلاغی در شعرش

حافظ به واسطه خواندن تفسیر کشاف زمخسری، که از مهمترین تفاسیر قرآن از منظر بلاغی است، در زمینه بلاغت بسیار قوی و باریک بین بوده است. در جا به جای شعرش از ظرایف بلاغی بهره برده است. «حافظ کمابیش پنجاه سال اخیر عمر خود را به مطالعه آثار قرآن شناختی و علوم بلاغی و نیز مطالعه دواوین شعر فارسی و عربی گذرانده است.» (خرمشاهی، ۱۳۸۴، ص ۶۳). او به واسطه همین ویژگی اشعارش، فخرفروشی کرده، می گوید که نوک قلمِ بلاغتش، حیاتِ جاودانی می دهد.

آب حیوانش ز منقارِ بلاغت می چکد زاغِ کلکِ من به نام ایزد چه عالی مشربست
(حافظ، ۱۳۶۲، ص ۷۶)

حافظ ببر تو گوی فصاحت که مدعی هیچش خبر نبود و خبر نیز هم نداشت
(همان، ص ۱۷۶)

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
(همان، ص ۳۷۴)

فخر به توفیقِ الهی در موفقیتِ شاعری اش

حافظ معتقد است که موفقیتش در شاعری به عنایت الهی بوده است و حاسدان نباید به او حسادت کنند. او از اینکه عنایتِ الهی شامل حالش شده است، فخر می کند و به آن می بالد.

حسد چه می بری ای سست‌نظم بر حافظ قبولِ خاطر و لطفِ سخن خداداد است
(همان، ص ۹۰)

حافظ از مشربِ قسمت گله نانصافیست طبع چون آب و غزل‌های روان ما را بس
(همان، ص ۵۴۰)

حافظ چو آبِ لطف ز نظم تو می چکد حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
(همان، ص ۱۹۰)

مفاخره‌های حافظ به همین مطالب و انواع خلاصه نمی شود. او در خیلی جاها به رندی، عشق، بی‌تعلقی به دنیا و عقبی، به آه نیمه شبش و راز و نیاز و... فخر فروخته است و مدعی است که تمام این ویژگی‌های اخلاقی که شاید در نظر بعضی افراد، برخی از آنها نکوهیده و ناپسند آید، برای وی پسندیده و مایه فخر و مباهات است.

نتیجه گیری

چنانکه مفاخره یکی از ابزارهای زیباآفرینی در شعر است، حافظ نیز با بیان سحرانگیزش از این ابزار نیز نهایت استفاده را کرده است. بسیاری از مفاخره های وی جنبه واقعی دارد. به عبارت بهتر، یعنی ادعای صرف نکرده است؛ بلکه مطالبی که به واسطه آنها فخر فروخته است، در وی و اشعارش وجود داشته است. برای مثال مشهور بودن اشعار حافظ، به گواهی منابع تاریخی، حقیقت داشته است و بلیغ و روان بودن سروده هایش بر محققان پوشیده نیست. حافظ واقعاً کل قرآن را حفظ بوده است و با مسائل و ظرایف قرآنی به واسطه خواندن درس کشف آشنا بوده است. اینها چیزهایی است که حافظ به آنها فخر فروخته است و همه حقیقت داشته اند. در جاهایی نیز که فخریاتش به مبالغه گراییده است، آن ره به بهترین وجهی در قالب صورت و معنا ریخته است. اینکه زهره، ستاره آسمانی، با شنیدن سروده های حافظ به طرب می آید، مبالغه است، اما حافظ آن را چنان زیبا ادا کرده است که گویا به واقعیت نزدیک می شود، یا اینکه عرشیان، شعر حافظ را زمزمه می کنند از دیگر مفاخره هایی است که بسیار زیبا به تصویر کشیده شده است.

منابع

۱. حافظ، شمس الدین محمد(۱۳۶۲)، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲. حافظ، شمس الدین محمد(۱۳۷۰)، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اسما.
۳. خرمشاهی، بهاءالدین(۱۳۸۴)، ذهن و زبان حافظ، چاپ هشتم، تهران: انتشارات ناهید.
۴. دهخدا، علی اکبر(۱۳۷۷)، لغت نامه، ج ۱۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۸۶)، با کاروان حله، چاپ پانزدهم، تهران: نشر علمی.
۶. شفیع کدکنی، محمد رضا(۱۳۸۶)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: نشر اختران.
۷. کزازی، میرجلال الدین(۱۳۸۴)، آب و آینه، چاپ اول، تهران: انتشارات آیدین